

تحلیل و نقد ادله قرآنی توقیفیت اسماء و صفات الهی

محمدرضا شهبازی^۱

چکیده

این پژوهش، به «تحلیل و نقد ادله قرآنی توقیفیت اسماء و صفات الهی» می‌پردازد. متکلمان در ذیل بحث اسماء و صفات و مفسران در ذیل برخی آیات مرتبط، به بحث توقیفیت اسماء و صفات الهی پرداخته‌اند. پژوهشگر در این نوشتار، با روش تحلیلی - توصیفی و با رویکرد کیفی - کتابخانه‌ای، به اسناد معتبر مخصوصاً کتب منبع و دست اول مرتبط، مراجعه کرده و حقیقت مفاهیم مرتبط را کشف نموده است. در ادامه نیز به ذکر اقوال مختلف در این بحث اشاره کرده و در نهایت به نقد و بررسی آیات مرتبط و مستدل در نظریه توقیفیت پرداخته است. یافته‌های به‌دست آمده از این تحقیق، بیانگر آن است که برخی از متکلمان و مفسران برای نظریه توقیفیت، به آیات ۱۸۰ و ۱۷۱ سوره اعراف و آیه ۴۰ سوره یوسف استناد کرده‌اند که دلالت این آیات بر نظریه توقیفیت، ناتمام است.

کلیدواژه‌ها: توقیفیت، اسماء الهی، صفات الهی، اسماء الحسنی.

۱- مقدمه

یکی از فروع مهم بحث اسماء و صفات الهی، موضوع «توقیفیت» است که معرکه آراء بین اندیشمندان مذاهب مختلف اسلامی قرار گرفته است. از دیرباز در کتاب‌های علمی‌ای چون فلسفه و برخی آثار ادبی و شعری، نام‌های فراوانی مانند: واجب الوجود، عشق، عقل العقلاء، لذیذ، مبدأ المبادی، مبدأ الخیر، فاعل، خیر محض، شاه، ماه، خورشید و ... استعمال شده است. در این‌که آیا ما می‌توانیم از پیش خود برای خدا اسم یا صفت به‌کار ببریم یا این‌که متوقف بر لسان شرع است، اختلاف نظر وجود دارد. در این بین، کسانی که قائل به توقیفیت شده‌اند، به دلایل عقلی، عرفی، روایی و همچنین قرآن، تمسک جسته‌اند. با توجه به این‌که قرآن کریم، اولین و اصلی‌ترین منبع فکری و نظریه‌پردازی در بین مسلمانان است و علمای

*. تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۲۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۳۰.

۱. دانشجوی دکتری رشته کلام امامیه، دانشگاه علوم قرآن و حدیث قم (shahbazi13677@gmail.com).

اسلام سعی دارند برای دستیابی به حجت بین خود و خدا و همچنین اقناع مخاطبان مسلمان، نظریات و اندیشه‌های خود را به آیات قرآن کریم مستند کنند، برخی از متکلمان و مفسران در کنار دلیل عقلی، عرفی و روایی در بحث توقیفیت اسماء و صفات الهی، به آیات قرآن کریم استدلال کرده‌اند. ما در این نوشتار علمی، ضمن مفهوم‌شناسی اصطلاحات مرتبط، به ذکر آیات مورد استناد می‌پردازیم و آنها را تحلیل و بررسی می‌کنیم.

۱-۱- اهمیت و ضرورت پژوهش

قائلان به توقیفیت اسماء و صفات الهی برای ادعای خود به ادله‌های مختلفی استناد کرده‌اند که مهم‌ترین آنها، استناد به برخی از آیات قرآن کریم است. با این وجود، تحقیق مستقلی که به تحلیل و بررسی این آیات بپردازد، وجود ندارد؛ لذا عدم وجود چنین پژوهشی، اهمیت و ضرورت پرداختن به این مسئله را دو چندان می‌کند.

۱-۲- سؤالات پژوهش

تحقیق پیش رو به دنبال پاسخ دادن به این سؤالات است: مراد از توقیفیت، اسماء الهی و صفات الهی چیست؟ نظریات مختلف در مورد توقیفیت یا عدم توقیفیت چیست؟ قائلان به توقیفیت، به چه آیاتی از قرآن کریم استناد کرده‌اند؟ چه ایراداتی به استناد نظریه توقیفیت، به آیات ذکر شده وجود دارد؟

۱-۳- پیشینه پژوهش

بحث توقیفیت اسماء و صفات الهی، یکی از مباحثی است که هم در کتب تفسیری ذیل برخی از آیاتی که شائبه توقیفیت دارد توسط برخی از مفسران، بحث شده است و هم برخی از عرفا مثل ابن عربی در باب ۵۵۸ فتوحات مکیه و امام خمینی^{ره} در برخی از کتاب‌هایشان به صورت گذرا بدان پرداخته‌اند و متکلمان نیز در باب اسماء و صفات الهی به این بحث اشاره کرده‌اند؛ اما اولین کتابی که به صورت مستقل در این زمینه نوشته شده، کتاب کلمه علیا از علامه حسن‌زاده آملی^{ره} است. در سال‌های اخیر نیز چندین مقاله در این زمینه به نگارش درآمده است که معمولاً به صورت تطبیقی بین دو دیدگاه کار شده است. تفاوت تحقیق پیش رو با تحقیقات پیشین در این است که این تحقیق، به صورت

متمرکز به آیات قرآنی‌ای که ادعا شده دلالت بر توقیفیت دارند، می‌پردازد و آنها را به صورت علمی تحلیل خواهد کرد.

۴-۱- روش پژوهش

پژوهشگر در این نوشتار علمی، با روش تحلیلی - توصیفی و با رویکرد کیفی - کتابخانه‌ای، به کتب، اسناد معتبر و بعضاً کتب منبع و دست اول مرتبط، مراجعه کرده و حقیقت مفاهیم مرتبط در عنوان پژوهش را کشف نموده و در نهایت، با ذکر ادله قرآنی توقیفیت، به نقد و بررسی آنها پرداخته است.

۵-۱- ادبیات پژوهش

۱-۵-۱- توقیفیت

توقیفیت در اصل، مصدر متعدی باب تفعیل است که با اضافه شدن «یاء مشدّد و تاء» به آخر آن، تبدیل به مصدر صناعی نیز شده است. این واژه که از ریشه «وقف» گرفته شده در لغت به معنای بازداشتن (دهخدا، ۱۳۷۳: توقیف) و واقف گردانیدن کسی بر چیزی (صفی‌پوری، ۱۳۹۶: توقیف)، استعمال شده است. اما این واژه در اصطلاح از فقه برای مباحث کلامی به استقراض گرفته شده است و در کلام به همان معنایی به کار می‌رود که در فقه استعمال شده است. در کتاب فرهنگ فقه فارسی، این واژه به نقل از محقق ثانی رحمته الله علیه این گونه معنا شده است: «هر حکم یا موضوعی که عقل بدان راه ندارد و منوط به بیان شارع مقدّس است، توقیفی نامیده می‌شود، مانند: نماز، روزه، خمس، زکات و حج از عبادات و نیز احکام تکلیفی: وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه، همچنین احکام وضعی نظیر: صحّت، فساد، طهارت و نجاست. آنچه توقیفی است، نیاز به بیان شارع دارد و در موارد عدم دسترسی به نص، باید از آن فحص کرد و اظهار نظر بدون وجود نصّ عام یا خاص از سوی شارع جایز نیست، چنان‌که تجاوز از مفاد دلیل شرعی و حدّی که شارع بیان کرده، حرام است» (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۲: ۶۶۶/۲). بحث توقیفیت اسماء و صفات الهی در علم کلام بدین معناست که ما نمی‌توانیم اسماء و صفاتی را که زائیده عقل بشر است و در منقولات شرعی یعنی کتاب و سنت نه از خدا سلب شده و نه به او نسبت داده شده، به خداوند اطلاق کنیم. این نکته را



نیز باید بدانیم که محل بحث و نزاع اسماء الهی به زبان‌های دیگر غیر از عربی نیست، چنانچه علامه حسن‌زاده آملی (۱۳۷۱) در این زمینه بیان می‌دارد: «هر کس به زبانی آفریدگار جهان را به نامی می‌خواند: تازیان به الله و پارسیان به خدا و یزدان و ترکان به تاری و تانکری و به لغت انجیل کرسطوس و فرنگیان به دیو (Dieu) و دیگران به نام‌های دیگر، گفته‌اند در جواز این گونه نام‌گذاری، نه از شرع منعی رسیده است و نه دانشمندان را در پیرامون آن گفتاری است» (۳/۱).

۲-۵-۱- اسماء الهی

اسماء، جمع مکسر اسم است؛ اما در این که اسم از ریشه چیست، علما دچار اختلاف شده‌اند. بیشتر اندیشمندان قائل‌اند که «اسم» از «سُمُو» است و چنانچه ابن منظور (۱۴۱۴) می‌گوید: «سُمُو» به معنای «بلندی و ارتفاع» است (۳۹۷/۱۴). در وجه تسمیه آن نیز عبارات مختلفی بیان شده است. آیه الله مکارم (۱۳۷۴) در این زمینه می‌نویسد: «اطلاق واژه "اسم" بر نام‌ها، یا به این جهت است که مفهوم آن پس از نام‌گذاری، از مرحله خفا و پنهانی به مرحله بروز و ظهور و ارتفاع می‌رسد، یا به این جهت که لفظ با نام‌گذاری معنا پیدا می‌کند و از بی‌معنا بودن در آمده، علو و ارتفاع می‌یابد» (۲۰/۱).

راغب اصفهانی (۱۴۱۲) نیز می‌گوید: «هو الذی به رفع ذکر المسمی؛ وجه تسمیه به خاطر این است که به واسطه اسم، مسمی شناخته می‌شود» (۲۴۴). فخر رازی (۱۳۲۱) نیز همین مطلب را با عبارت دیگری این‌گونه بیان می‌کند: «لفظ، معرف معناست و معرف هر چیزی از نظر معلومیت بر معرف تقدم دارد؛ بنابراین، اسم دارای بلندی بر معنا و مسمی و مقدم بر آن است» (۱۰۸/۱).

اما در مقابل، عده‌ای دیگر، واژه اسم را از ریشه «وسم» و به معنای علامت گرفته‌اند که در نهایت، واو در ابتدای کلمه، حذف شده و به جای آن همزه قرار گرفته است. در این صورت، وجه تسمیه آن از این قرار است که اسم، لفظی است که بر چیزی گذاشته شود تا از دیگر چیزها متمایز گردد (قرشی بنایی، ۱۳۷۱: ۳۲۸/۳).

باتوجه به قاعده «الجمع و التصغیر یُرَدُّانِ الْأَسْمَاءُ إِلَى أَصُولِهَا» باید گفت: نظر اول را که مطابق نظر بیشتر علماست، می‌توان درست دانست؛ زیرا در استعمالات عرب می‌بینیم که

جمع و تصغیر اسم را با «اسماء و سُمَی» می‌آورند. چنانچه ابوالفتوح رازی (۱۳۳۵) در این زمینه می‌نگارد: «و قول کسی که گفت اشتقاق او (اسم) از وسم است، درست نیست؛ زیرا اگر چنین می‌بود باید جمعش «اوسام» و مصغرش «وُسَیم» می‌شد» (۳۱/۱). این درحالی است که جمع و تصغیر اسم بدین شکل در استعمالات عرب نیامده است.

در اصطلاح علم کلام، اسم به لفظی گفته می‌شود که بر صِرف ذات دلالت می‌کند، مانند «اللّه»؛ یا بر ذاتی که به وصفی متّصف است دلالت می‌کند، مانند «عالم» و «قادر»؛ یا به ذاتی که علاوه بر اتّصاف به آن مبدأ، خودش مبدأ فعل نیز هست اشاره دارد، مانند «رازق» و «خالق» (سبحانی، ۱۴۲۱: ۳۳/۶).

۳-۵-۱- صفات الهی

صفات، جمع صفت است. برخلاف اسم که در ریشه آن اختلاف وجود داشت، در صفت اختلاف نظر وجود ندارد و همه، آن را مشتق از «وصف» می‌گیرند که طبق قاعده مثال، «واو» آن تبدیل به «تاء» شده است. طبق سخن راغب اصفهانی (۱۴۱۲) این کلمه به معنای «الحالة التي عليها الشيء؛ حالتی است که در شیء یافت می‌شود» (۵۲۵)؛ اما مراد از صفت در اصطلاح علم کلام چیست؟ آن‌گونه که بیان شده، منظور از این واژه در اصطلاح علم کلام، مفاهیمی است که قائم به خود نیستند و از موصوف خویش یعنی خداوند متعال جدایی نمی‌پذیرند (سجادی، ۱۳۸۰: ۱۳۷/۳).

در واقع بین اسم و صفت الهی تفاوتی وجود ندارد و هر دو به یک حقیقت اشاره دارند و آن‌گونه که گفته شده: «در علم کلام، اسم، آن لفظی است که بر صِرف ذات دلالت می‌کند؛ مانند: «اللّه»، «رجل» و «انسان» یا بر ذاتی که به وصفی متّصف است دلالت می‌کند مانند: «عالم» و «قادر» و یا بر مبدأ فعل دلالت می‌کند؛ مانند: «رازق» و «خالق»؛ اما صفت، تنها یک کاربرد دارد و تنها بر مبدأ دلالت می‌کند بدون این‌که علامتی بر ذات بوده باشد، مانند: علم، قدرت، رزق و خلقت؛ به همین جهت می‌توان اسم را محمول قرار داده و آن را بر ذات حمل کرد و گفت: خداوند، «عالم» یا «خالق» یا «رحمان» یا «رحیم» است؛ ولی صفت را نمی‌توان محمول قرار داد و گفت: خداوند، خلق است» (سبحانی، ۱۴۲۱: ۳۳/۶).

۲- اقوال مختلف در مورد توقیفیت و عدم توقیفیت

در بحث توقیفیت یا عدم توقیفیت اسماء و صفات الهی در بین متکلمان، عرفا و برخی از مفسران، نظریات مختلفی ارائه شده است که در یک حصر استقرایی می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- ۲- قول به توقیفیت

برخی مانند ابن فورک (۱۹۸۶)، اشعری را اولین قائل بر توقیفی بودن اسماء و صفات الهی می دانند. دلیل اشعری بر نظر خود نیز چنین است: «چون نامها و تعبیرها توقیفی است، اسماء و اوصاف خداوند نیز نباید از «توقیف» کتاب، سنت و اجماع امت تجاوز کند» (۴۱/۱). اشاعره باتوجه به این که قائل به حُسن و قبح عقلی نیستند، از عقل در دایره اسماء و صفات دوری می جویند؛ لذا بیشتر اشاعره به جز باقلانی (۱۳۴۶) قائل به توقیفیت اسماء و صفات الهی هستند (۱۱۶/۱).

بحث توقیفیت گرچه در میان علمای متقدم شیعه زیاد مطرح نبوده، ولی با این حال، شیخ مفید (۱۴۱۳) قائل است که اکثر فرقه های شیعی و سنی، قائل به توقیفیت اسماء و صفات الهی هستند (۵۳/۱).

۲- ۲- قول به عدم توقیفیت

علامه حسن زاده آملی (۱۳۷۱) قول به عدم توقیفیت را به بسیاری از قدمای امامیه مثل: شیخ صدوق، خواجه نصیرالدین طوسی، شهید اول و شیخ بهایی، نسبت می دهد و دلیل این نسبت را چنین بیان می کند: «این بزرگان اگر مسئله توقیفیت اسماء را معتبر می دانستند و بدان اهمیت عقلی یا نقلی می دادند، البته متعرض آن می شدند» (۱۵/۱). ابوالحسن شعرانی (۱۳۷۶) نیز قائل است نسبت دادن اسامی ای که در آنها ایهام نقص وجود نداشته باشد، اشکال شرعی وجود ندارد (۴۱۱ - ۴۱۲). معتزلی ها به مدد قاعده حُسن و قبح عقلی، معیار انتساب اسماء و صفات به خداوند متعال را عقل می دانند. تفتازانی (۱۴۰۹) در این زمینه می نویسد: «هیچ اختلافی نیست در جواز اطلاق اسماء و صفاتی بر خدای متعال که اذن شرعی در آنها آمده است و فقدان جواز در جایی که منع شرعی آمده است و اختلاف فقط در اسماء و صفاتی

است که نه اذن شرعی درباره آنها آمده و نه منع شرعی و در عین حال، معنای این صفات در خداوند موجود است و اطلاقشان بر خداوند محال نیست. ما (اشاعره) این اطلاق را جایز نمی‌دانیم؛ ولی معتزله جایز می‌دانند» (۳۴۴/۴).

۳-۲. قول به تفصیل

غزالی و فخر رازی، از جمله متفکران اشعری هستند که قائل به تفصیل در باب توقیفیت اسماء و صفات الهی شده‌اند (غزالی، ۱۹۸۶: ۱۹۲/۱؛ فخر رازی، ۱۳۹۶: ۳۶). این دو عالم اشعری، میان اسماء و صفات، تفاوت قائل شده‌اند و فقط اسماء را توقیفی می‌دانند. استدلال هریک از این دو نفر بر این مدعا متفاوت است. فخر رازی (۱۳۹۶) در مقام استدلال می‌گوید: «این از مطالب اجماعی است که ما نمی‌توانیم و حق نداریم رسول خدا ﷺ را به اسمی بخوانیم که نه خدا او را به آن اسم خوانده و نه خود رسول خدا ﷺ. حتی نمی‌توانیم و حق نداریم هیچ انسانی را به جز آن اسمی که دارد بخوانیم؛ پس به طریق اولی درباره خداوند متعال نمی‌توان چنین کرد» (۳۹). استدلال غزالی نیز توسط تفتازانی (۱۴۰۹) این‌گونه بیان شده است: «اگر مدلول صفتی در خداوند وجود داشته باشد، می‌توان خدا را به آن صفت توصیف کرد، بلکه مرجح نیز هست؛ به خلاف تسمیه که نوعی تصرف در مسمّا است و تصرف در مسمّا، جز با ولایت داشتن بر او میسر نیست و ولایت از آن پدر، مالک و امثال اینهاست» (۳۴۵/۴). پس چون بر خداوند متعال ولایت نداریم، نمی‌توانیم برای او از پیش خودمان اسمی تعیین کنیم.

۴-۲. قول به توقّف

قول به توقّف و نه توقیف، به جوینی (از اندیشمندان اشاعره)، منتسب شده است. وی در کتاب الإرشاد چنین می‌نویسد: «ما ورد الشرع بإطلاقه في أسماء الله تعالى و صفاته أطلاقناه و ما منع الشرع من إطلاقه، منعناه و ما لم يرد فيه إذن و لا منع لم نقض فيه بتحليل و لا تحریم؛ آن اسماء و صفاتی که در شرع وارد شده است بر خداوند اطلاق می‌کنیم و آنچه شرع نهی کرده اطلاق آن بر خداوند را منع می‌کنیم و آنچه در مورد آن اذن و منعی وارد نشده باشد، پیرامون حلال یا حرام بودن آن سخنی نمی‌گوییم» (جوینی شافعی، ۱۴۲۰: ۶۱/۱).

۵-۲. قول به احتیاط

مطرح‌ترین شخصی که قائل به این نظریه شده است، علامه طباطبایی است. ایشان در باب توقیفیت اسماء و صفات الهی، بین مباحث تفسیری تفاوت قائل شده‌اند که دیدگاهش در میزان این‌گونه آمده است: «هیچ دلیلی از کلام خدا بر توقیفیت اسماء خدای متعال وجود ندارد؛ بلکه مطلب به عکس است ... و روایتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که خداوند ۹۹ اسم دارد که هر کس آنها را بشمرد وارد بهشت می‌شود، هیچ دلالتی بر توقیفیت ندارد. آنچه گفتیم یک بحث تفسیری بود؛ اما از لحاظ فقهی باید در علم فقه بحث شود، البته احتیاط در دین اقتضا می‌کند که در تسمیه به آنچه اذن شرعی در آن رسیده اکتفاء شود؛ ولی صرف توصیف خداوند بدون تسمیه مشکلی ندارد» (طباطبایی، ۱۳۷۵: ۳۵۸/۸).

۳. ادله قرآنی توقیفیت

کسانی که قائل به توقیفیت شده‌اند، در مقام استدلال بر مدّعی خود، دارای اختلاف دیدگاه هستند. برخی مانند اشعری با تمسک به عرف، قائل به توقیفیت شده است؛ یعنی همان‌طور که تسمیه افراد در عرف توقیفی است، پس تسمیه خداوند متعال نیز باید توقیفی باشد (ابن فورک، ۱۹۸۶: ۴۱/۱). برخی دیگر نیز با استناد به برخی از روایات، این نظریه را پذیرفته‌اند، مانند روایتی که شیخ صدوق (۱۳۷۴) آن را نقل کرده است: «أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى تِسْعًا وَ تِسْعِينَ اسْمًا مِّنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ خداوند تبارک و تعالی، نود و نه نام دارد. هرکس آن‌ها را شمارش کند، وارد بهشت می‌شود» (۲۱۹). برخی از این روایت، برداشت کرده‌اند که اسماء و صفات الهی توقیفی‌اند و هیچ‌کس مجاز نیست از پیش خود، خدا را به اسمی توصیف کند. پژوهشگر در این نوشتار، از نقد و بررسی این ادله صرف نظر می‌کند و به مهم‌ترین دلیلی که برخی قائلان به توقیف بدان استناد می‌کنند یعنی آیات قرآن کریم، می‌پردازد. البته نکته‌ای که مهم است بدان اشاره شود، این است که این نوشتار، درصدد نفی کلی توقیفیت یا اثبات آن نیست؛ بلکه درصدد بررسی ادله قرآن آن است که در صورت ردّ این ادله، دلیل براین نیست که از طریق ادله دیگر نتوان توقیفیت را اثبات کرد. در این جا آیاتی را که بیشتر مورد استناد قرار گرفته‌اند بیان می‌کنیم و به تحلیل و بررسی آنها می‌پردازیم:

۱- ۳- آیه اول

مهم‌ترین آیه‌ای که هم موافقان و هم مخالفان توقیفیت به آن استناد کرده‌اند، آیه ۱۸۰ سوره اعراف است. خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (اعراف: ۱۸۰)؛ و خدا را نیکوترین نام‌هاست، بدانها خدا را بخوانید و آنان را که در نام‌های او به انحراف می‌گیرند، به خود واگذارید؛ که به زودی، کردار بدشان را مجازات خواهند دید.

در سه جای دیگر قرآن نیز به مخصوص بودن اسماء حسنی برای خداوند متعال اشاره شده است که عبارت‌اند از: سوره اسراء، آیه ۱۱۰؛ سوره طه، آیه ۸؛ سوره حشر، آیه ۲۴.

یکی از مفسرانی که از این آیه جهت توقیفی بودن اسماء الهی بهره برده است، علامه طبرسی، از مفسران بزرگ شیعه در قرن ششم است. ایشان در تفسیر مجمع البیان، پس از توضیح و تفسیر این آیه، در نتیجه‌گیری پایانی می‌نویسد: «فی هذا دلالة على أنه لا يجوز أن يسمي الله تعالى، إلا بما سمى به نفسه (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴/۴۰۰)؛ از این آیه برمی‌آید که خدا را باید به نام‌هایی خواند که خودش خوانده است».

از مفسران اهل سنت در قرن پنجم نیز می‌توان به فخر رازی اشاره کرد که در ذیل آیه، قائل به توقیفیت اسماء الهی شده است. ایشان در تفسیر کبیر ذیل آیه می‌نویسد: «وَهَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ أَسْمَاءَ اللَّهِ تَوْقِيفِيَّةٌ لَا اصْطِلَاحِيَّةٌ. وَمِمَّا يُؤَكِّدُ هَذَا أَنَّهُ يُجُوزُ أَنْ يُقَالَ: يَا جَوَادُ، وَلَا يُجُوزُ أَنْ يُقَالَ: يَا سَخِيَّ (رازی، ۱۳۲۱: ۱۵/۴۱۵)؛ این نکته دلالت دارد بر این‌که اسماء خداوند، توقیفی است نه اصطلاحی و از جمله چیزهایی که این مطلب را تأکید می‌کند این است که جایز است بگوییم: یا جواد؛ ولی جایز نیست که بگوییم یا سخی».

سید عبدالحسین طیب نیز از مفسران معاصری است که برای توقیفیت اسماء الهی، به این آیه استناد کرده است. ایشان در تفسیر اطیب البیان ذیل آیه ۱۸۰ سوره اعراف می‌نویسد: «اسماء الهی، توقیفی است؛ یعنی احدی نمی‌تواند اسمی بر خدا بگذارد و اطلاق کند مگر آنچه خداوند فرموده در قرآن و سایر کتب آسمانی یا به لسان انبیا و اوصیای آنها. مثل این‌که حکما اطلاق علة یا علة العلل بر خدا می‌کنند و حال آن‌که نه در قرآن و نه در لسان انبیا و ائمه اطلاق نشده، بلکه صحیح نیست» (طیب، ۱۳۷۸: ۸/۳۷).

تحلیل و نقد ادله قرآنی توقیفیت اسماء و صفات الهی

نکته مهم این است که این سه مفسر قرآن کریم، در کیفیت و چگونگی برداشت خود از آیه برای اثبات نظریه توقیفیت سخنی نگفته‌اند.

مرحوم شاه عبدالعظیمی ذیل این آیه، قائل به توقیفیت می‌شود و آیه را چنین تفسیر می‌کند: «وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ؛ و واگذارید و ترک کنید متابعت کسانی را که از روی ضلالت و جهالت ملحد گردند به اسماء مقدس الهی و میل به کجی نمایند در نام نامی سبحانی، یعنی تسمیه کنند حق تعالی را به اسمائی که اذن شرع در آنها نیست، چنانچه اعراب: یا ابا المکارم یا ابیض الوجه؛ نصاری: به نام یا ابا المسیح؛ حکما: علّة العلل نامند، هیچ کدام جایز نخواهد بود؛ زیرا اسماء الهی توقیفی است، باید از جانب شریعت رسیده باشد» (حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۹۳: ۲۵۲/۴). مرحوم ثقفی تهرانی (۱۳۹۸) نیز ذیل این آیه، قائل به توقیفیت اسماء الهی شده (۴۹۷/۲). البته ایشان نظر خود را به روایات و نه این آیه شریفه، مستند کرده است. صاحب کشف الأسرار نیز ذیل آیه به توقیفیت اشاره دارد (مبیدی، ۱۳۹۰: ۸۰۱/۳).

اما برای این که بدانیم آیا این آیه، دلالت بر توقیفیت اسماء الهی دارد یا خیر، باید ابتدا آیه را از جهت ادبی و شأن نزول، بررسی کنیم و سپس به دلالت آن پردازیم. از جهت ادبی، «واو» در آیه استیناف است. «الله» جار و مجرور، متعلق به محذوف و خبر مقدم و «الاسماء»، مبتدای مؤخر و «الحسنی» صفت است. در این جا چون خبر، مقدم شده است، افاده حصر می‌کند و معنای آیه می‌شود: «فقط برای خداست اسماء نیک»؛ اما آنچه می‌تواند در مدّعی ما نقش داشته باشد، نوع الف و لامی است که روی «اسماء» وجود دارد. اگر «ال» تعریف عهدی باشد، می‌تواند نظریه مدّعیان توقیفیت را اثبات کند؛ ولی اگر «ال» را تعریف استغراقی بگیریم، دقیقاً نظر برخلاف توقیفیت ثابت می‌شود. تشخیص نوع «ال» در «الاسماء» به پذیرش نظریه توقیفیت یا عدم آن بسیار کمک می‌کند. «ال» عهد محصور در سه نوع «ذکری، حضوری و ذهنی» است. با توجه به این که قبل از «الاسماء» چنین واژه‌ای وجود ندارد، لذا «ال» عهد ذکری نیست. عهد حضوری نیز اشاره به مکان یا موقعیتی دارد که ما در آن حضور داریم؛ لذا «ال» مذکور چون این توصیف را ندارد نمی‌تواند عهد حضوری باشد. اما عهد ذهنی بر اسمی داخل می‌گردد که ما نسبت به آن از قبل ذهنیت

داریم. برای این که بدانیم عهد ذهنی است یا خیر باید به شأن نزول آیه توجه کنیم. آن گونه که منابع شیعه و سنی نقل کرده اند، این آیه در مورد مردی است که مشغول نماز بود و در میان نماز، اسم خدا را به «اللّه» و به «الرّحمن» می آورد. یکی از مشرکان مگه که ناظر خواندن نماز او بود وقتی که نام خدا را به دو نام اللّه و رحمن از زبان وی شنید، گفت: مگر نه این است که محمّد، مردم را به خدای یگانه دعوت می نماید، پس چگونه است که این مرد مسلمان، نام دو خدا را در نماز خود می برد؟! سپس جبرئیل، این آیه را بر پیامبر وحی فرستاد» (محقق، ۱۳۸۴: ۳۶۰).

با توجه به شأن نزول این آیه، اگر «ال» را عهد ذهنی بگیریم باید اسماء را به دو لفظ مورد اشاره در داستان شأن نزول آیه، یعنی دو واژه مبارک «الله و الرحمن» تفسیر کرد که این گونه تفسیر، نه از سیاق آیه مؤید دارد و نه این که مفسری بدان اشاره کرده و نه از روایات ذیل این آیه بدان اشاره شده است. لذا براساس قواعد ادبی ای که اصولیان نیز بدان اذعان کرده اند «جمع محلی به الف و لام» بالوضع مفید عموم و استغراق است (میرزای قمی، ۱۳۶۳: ۲۱۶/۱) و اگر بخواهد در غیر آن استعمال شود، مجاز است. در این جا نیز اگر شک کنیم در معنای حقیقی خود به کار رفته یا مجازی، طبق اصالة الحقیقه باید قائل به این شویم که در معنای عموم و استغراق - که معنای حقیقی آن است -، به کار رفته است. طبق این فرض معنای آیه می شود: «برای خداست همه اسماء نیک»؛ یعنی فقط باید اسماء نیک را بر خدا گذاشت. اما این که «طریق شناخت اسماء حسنی چیست؟» و «آیا فقط نقل است (توقیفیت) یا عقل نیز راه در آن راه دارد (عدم توقیفیت)؟» این آیه بدان اشاره ای ندارد.

ابوالحسن شعرانی (۱۳۷۶) از جمله افرادی است که از عموم آیه به نفع عدم توقیفیت استفاده می کند و قائل است که هر نامی که معنایش بر خدا جایز است، اطلاقش بر حق تعالی نیز جایز است؛ زیرا آیه «وَلِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی» مفهومی عام دارد (۴۱۱). پس این آیه دلالت بر توقیفیت ندارد و کسانی هم که ذیل آیه به توقیفیت اشاره داشته اند، کیفیت استناد خود به آیه را ذکر نکرده اند. قسمت دوم آیه یعنی «وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ» که مرحوم شاه عبدالعظیمی از آن برای توقیفیت بهره برده بودند، چنین دلالتی ندارد. منظور



از الحاد در اسماء الهی، این است که خداوند را به اسمائی بخوانیم که سزاوار آن نیست، نه این که منظور اسمائی باشد که خداوند، آن را در شرع بیان نکرده است. آیه الله مکارم (۱۳۷۴) در این زمینه بیان می‌دارند: «منظور از الحاد در اسماء خدا این است که الفاظ و مفاهیم آن را تحریف کنیم، یا او را به اوصافی توصیف نماییم که شایسته آن نیست، همانند مسیحیان که قائل به تثلیث و خدایان سه گانه شده‌اند و یا این که صفات او را بر مخلوقاتش تطبیق نماییم» (۱۱۵/۲).

نتیجه‌ای که می‌توان از این آیه گرفت، همان است که علامه طباطبائی در تفسیر المیزان ذکر کرده‌اند. ایشان در ذیل این آیه می‌فرماید: «از آنچه گذشت، روشن گردید که در قرآن، هیچ دلیلی بر توقیفی بودن اسماء خدای تعالی وجود ندارد؛ بلکه دلیل بر عدم آن است. آیه شریفه ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ...﴾ که بعضی با آن بر توقیفی بودن اسماء خدا استدلال کرده‌اند، استدلالشان وقتی صحیح است که الف لام در الاسماء برای عهد باشد، و مراد از الحاد در اسماء، تعدی از اسماء معین خدا و اضافه کردن اسمایی که از طریق نقل نرسیده، بوده باشد؛ و لیکن هم عهد بودن الف لام و هم به معنای تعدی بودن الحاد مورد نظر و اشکالی است که در سابق بیانش گذشت» (علامه طباطبائی، ۱۳۷۵: ۴۶۷/۸). پس دلالت آیه بر این است که اسماء حسنی، مخصوص خداوند متعال است؛ اما این که از چه طریق باید به این اسماء حسنی دست پیدا کنیم، آیه درصدد بیان آن نیست و باید به ادله دیگر رجوع کرد.

۲-۳- آیه دوم

یکی دیگر از آیاتی که برای نظریه توقیفیت بدان استناد شده است، آیه ۷۱ سوره اعراف است (کمالی، ۱۳۸۷: ۶۷). خداوند متعال در حکایت قول حضرت هود به قوم عاد می‌فرماید: ﴿اتَّجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾ (اعراف: ۷۱)؛ آیا درباره نام‌هایی که خود و پدرانتان [برای بت‌ها] نام‌گذاری کرده‌اید و خدا بر [حقانیت] آنها برهانی فرو نفرستاده، با من مجادله می‌کنید؟

این آیه نیز برای دلالت بر مدعا ناتمام است؛ زیرا این آیه، درصدد نفی نام‌گذاری بت‌ها به اسم خداوند است. در واقع، داستان این آیه چنین است: «مورد مجادله حضرت هود با قومش

عبادت بتانی بود که اختراع نموده و اسمائی برای آنها گذارده بودند از قبیل یغوث و یعوق و ودّ و نسر و سواع و امثال اینها که اهل هر بلد و قبیله، یکی از آنها را معبود خود قرار داده بودند و هیچ دلیل و برهانی برای این فعل قبیح نداشتند، جز تقلید آباء و اجداد نهایت آن که گاهی می گفتند ما اینها را وسیلهٔ تقرب به خدا می دانیم و این محتاج است به بیانی از طرف خداوند که فرموده باشد: عبادت آنها عبادت من است و چون معنا و آثار الوهیت در آنها موجود و از آنها ظاهر نبود، اسماء بی مسمائی بودند که آنها و پدرانشان وضع نموده بودند و چون مجادله به پایان رسید و بطلان مدّعی ایشان ظاهر گردید، حضرت هود وعدهٔ عذاب را که سابقاً اشاره شد، تسجیل و تأکید فرمود و بنا شد همگی منتظر باشند حضرت هود با اصحابش از آنها کناره نمودند و در سایبانی جمع شدند و هشت روز دائماً باد عقیم بر آنها وزید تا تمامی نیست و نابود شدند و اهل ایمان از آن جز نسیم خوش مفرّحی ادراک نمی کردند» (ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸: ۴۴۲/۲). باتوجه به تفسیری که از آیه بیان شد، روشن گردید که این آیه نیز بر توقیفیت اسماء الهی دلالت ندارد و آیه اشاره دارد که خدا بودن بت ها فقط از جهت اسم است و اسم خدا بر بت ها گذاشتن، بدون مسمی است.

۳-۳. آیه سوم

سومین آیه ای که برای اثبات توقیفیت، مطرح شده، آیه ۴۰ سوره یوسف است (کمالی، ۱۳۸۷: ۶۷). خداوند متعال در حکایت حضرت یوسف علیه السلام خطاب به دو رفیق زندانی اش می فرماید: ﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾ (یوسف: ۴۰)؛ شما غیر خدا چیزی را عبادت نمی کنید مگر اسم هایی [بی مسمی] که شما و پدرانتان نامگذاری کرده اید [و] خداوند هیچ دلیلی بر [حقانیت] آن نفرستاده است.

علامه طباطبایی (۱۳۷۵) در تفسیر این آیه می نویسد: «تعبیر ما تعبدون إلا اسماء، کنایه از این است که مسمیاتی در وراء این اسماء وجود ندارد، و در نتیجه، عبادت ایشان در مقابل اسمایی از قبیل اله آسمان و اله زمین و اله دریا و اله خشکی و اله پدر و اله مادر و اله فرزند و نظایر آن صورت می گیرد. و این معنا را - که در ورای این اسماء، مسمیاتی وجود ندارد - با

جمله «أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ» تأکید نمود؛ چه از این جمله، حصر استفاده می‌شود و معنایش این است که این اسامی را غیر خود شما کسی وضع نکرده و تنها شما و پدرانتان آنها را وضع نموده‌اید. آن گاه برای بار دوم این معنا را با جمله «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» تأکید کرد؛ چون سلطان به معنای برهان است و برهان بر عقول سلطنت دارد، و معنای جمله این است که: خداوند درباره این اسماء و این نام‌گذاری‌ها برهانی نفرستاده که دلالت کند بر این‌که در ماورای آنها مسمیاتی وجود دارد، تا در نتیجه، الوهیت را برای آنها ثابت کند و عبادت شما و آنها را تصحیح نماید» (۲۴۲/۱۱).

این قسمت از آیه، درباره سخن حضرت یوسف علیه السلام در ردّ پرستش بت‌ها و ادامه آیه نیز مربوط به اثبات توحید عبادی است که نه مطابقاً و نه التزاماً بر توقیفیت اسماء الهی، دلالت و اشاره ندارد.

۴- نتیجه‌گیری

در بحث توقیفیت یا عدم توقیفیت اسماء و صفات الهی، پنج دیدگاه وجود دارد. قول به توقیفیت، قول به عدم توقیفیت، قول به تفصیل، قول به توقف و در نهایت قول به احتیاط، از جمله این دیدگاه‌هاست.

قائلان به قول توقیفیت، برای اثبات مدّعی خود به دلیل عقلی، دلیل عرفی، دلیل روایی و آیات قرآن تمسک کرده‌اند. مهم‌ترین دلیل آنها برخی از آیات قرآن کریم مخصوصاً آیه ۱۸۰ و ۱۷۱ سورة اعراف و آیه ۴۰ سورة یوسف است. پس از بررسی و تحلیلی که از این آیات داشتیم، به این نتیجه رسیدیم که هیچ کدام از این آیات برای دلالت بر نظریه توقیفیت، تام نیست. در آیه ۱۸۰ سورة اعراف، «الف و لام» در «الاسماء»، «ال» استغراق است که دلالت بر این می‌کند که می‌توان خداوند را با همه اسماء نیکی که در آیات و روایات آمده و چه اسماء نیکی که عقل به آنها حکم می‌کند، نامید. آیه ۱۷۰ سورة اعراف نیز اشاره به این داشت که خدا نامیدن بت‌ها فقط از جهت اسم است و نامیدن بت‌ها به اسم خدا بدون مسمی است و این آیه، هیچ دلالتی بر توقیفیت ندارد. آیه ۴۰ سورة یوسف نیز در بیان حکایت حضرت یوسف علیه السلام در ردّ پرستش بت‌ها و اثبات توحید عبادی است و هیچ اشاره‌ای به توقیفیت ندارد.

کتابنامه

* قرآن کریم

۱. ابن فورک، محمد بن حسن، (۱۹۸۶م)، مجرد مقالات الشيخ ابی الحسن الاشعری، به کوشش: دژیماره، بیروت: دارالمشرق.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دار صادر، چاپ سوم.
۳. بغدادی، عبدالقاهر، (۱۴۱۳ق)، اصول الدین، استانبول: دار الکتب العلمیة.
۴. تفتازانی، سعدالدین، (۱۴۰۹ق)، شرح المقاصد، قم: الشریف الرضی، چاپ اول.
۵. ثقفی تهرانی، محمد، (۱۳۹۸ق)، تفسیر روان جاوید، تهران: انتشارات برهان، چاپ سوم.
۶. جمعی از نویسندگان، (۱۳۹۲ش)، فرهنگ فقه فارسی، قم: دائرة المعارف الفقه الاسلامی، چاپ اول.
۷. جوینی، عبد الملک، (۱۴۱۶ق)، الإرشاد إلى قواطع الأدلة فی أول الإعتقاد، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول.
۸. حسن زاده آملی، حسن، (۱۳۷۱ش)، کلمة علیا در توفیقیت اسماء، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول.
۹. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین، (۱۳۹۳ش)، تفسیر اثنی عشری، تهران: نشر آذرنیا، چاپ اول.
۱۰. خویی، ابو القاسم، (۱۳۸۶ش)، محاضرات فی أصول الفقه، قم: مؤسسه احیاء آثار امام خویی، چاپ سوم.
۱۱. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳ش)، لغت نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
۱۲. رازی، فخرالدین، (۱۳۲۱ق)، تفسیر کبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
۱۳. رازی، ابوالفتوح، (۱۳۳۵ق)، روض الجنان و روح الجنان، تصحیح: مهدی الهی قمشه ای، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۱۴. رازی، فخرالدین، (۱۳۹۶ق)، لوامع البینات شرح أسماء الحسنی، مصر: مكتبة الکلیات الأزهریة.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، مفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالقلم، چاپ اول.
۱۶. سبحانی، جعفر، (۱۴۲۱ق)، مفاهیم القرآن، قم: مؤسسه الإمام الصادق، چاپ چهارم.

۱۷. سجادی، سید جعفر، (۱۳۸۰ش)، فرهنگ معارف اسلامی، تهران: نشر کومش، چاپ چهارم.
۱۸. شعرانی، ابوالحسن، (۱۳۷۶ش)، شرح فارسی تجرید العقاید، تهران: کتاب فروشی اسلامیة، چاپ هشتم.
۱۹. صدوق، ابن بابویه، (۱۳۷۴ش)، التوحید، قم: جماعة المدرّسين في الحوزة العلمية.
۲۰. صفی پوری، عبدالرحیم، (۱۳۹۶ش)، منتهی الأرب، تهران: امید مجد، چاپ اول.
۲۱. طباطبائی، محمدحسین، (۱۳۷۵ش)، المیزان، ترجمه: سید محمدباقر موسوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم.
۲۲. طبرسی، فضل بن الحسن، (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، چاپ اول.
۲۳. طیب، عبدالحسین، (۱۳۷۸ش)، اطبیب البیان، تهران: انتشارات اسلام، چاپ دوم.
۲۴. غزالی، محمد، (۱۹۸۶م)، المقصد الاسنی، به کوشش: محمد عثمان، قاهره: مكتبة القرآن، چاپ اول.
۲۵. رازی، فخرالدین، (۱۳۹۶ق)، شرح اسماء الله الحسنى، به کوشش: طه عبدالرئوف سعد، قاهره: مكتبة الكليات الأزهرية.
۲۶. قرشی بنابی، علی اکبر، (۱۳۷۱ش)، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ اول.
۲۷. کمالی، مرتضی، (۱۳۸۷ش)، «توقیفی بودن اسمای الهی از منظر متکلمان، فقها، عرفا»، مجله کلام اسلامی، دوره ۱۷، شماره ۶۷.
۲۸. محقق، محمدباقر، (۱۳۸۴ش)، نمونه بینات در شأن نزول آیات از نظر شیخ طوسی و سایر مفسرین خاصه و عامه، تهران: اندیشه اسلامی، چاپ اول.
۲۹. مفید، محمد، (۱۴۱۳ق)، اوائل المقالات، به کوشش: ابراهیم انصاری، قم: مؤسسه مطالعات اسلامی، چاپ دوم.
۳۰. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴ش)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ سی و دوم.
۳۱. میدی، احمد بن محمد، (۱۳۹۰ش)، کشف الأسرار و عده الأبرار، تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم.
۳۲. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن، (۱۳۶۳ش)، قوانین الأصول، قم: حوزه علمیه اسلامی، چاپ اول.